

## آسیب شناسی جنبش کارگری ایران به بهانه دوازده سوال آرش

آرش در شماره ۱۰۷ با طرح دوازده سوال به گفتگو با فعالین کارگری از طیفهای مختلف مدعی چپ ، از " سازمان فدائیان اکثریت" تا " فعالین کارمزدی " نشست . بررسی پاسخهای این فعالان به ما اجازه میدهد که در باره نگرش موجود در چپ ایران نسبت به اولویتهای جنبش کارگری و چگونگی سازماندهی آن برداشت روشنی داشته باشیم .

در مورد ترکیب فعالان کارگری مورد خطاب ذکر یکی دو نکته ضروری است . یکی اینکه از ۱۷ فعال کارگری سه تن به حزب حکمتیست تعلق دارند و این اساسا قابل درک نیست چرا که این حزب به هیچ وجه دارای یک چنین وزن بالائی در جنبش کارگری کمونیستی ایران نیست و در ضمن یکی از آنان ( محمد فتاحی ) در لابلای اعلام نظرات تسویه حساب سنگینی با دیگر احزاب میکند : " تمام احزاب و سازمانهای چپ ایران - به جز حزب حکمتیست - به همراه بخشی از احزاب سیاسی راست ایران در درون جنبش سبز تقلا بی ثمری را سازمان دادند تا کارگر را ضمیمه طبقه متوسط کرده... " (ص. ۱۵۷) بگذرید سر راست بگوئیم که این نکته چیزی جز اتهام بر اکثریت سازمانهای چپ ایران نیست و این در ادامه یک سنت ناپسند در این گرایش است که بی محابا بهتان میزنند . آقای فتاحی در پاسخ سوال پنجم نیز ضمن قدردانی از اتحاد بین المللی ، " نهادهای همبستگی با جنبش کارگری - خارج از کشور " را به اقدامات " پلیسی و امنیتی " متهم میکند (که البته جواب مستدل و دندان شکنی هم از این نهادها در آرش ۱۰۸ دریافت کرد!) . اما آیا چنین کسی را میتوان جدی گرفت و از او برای اظهار نظر در باره چنین مسئله ای مهمی دعوت کرد آنهم در شرایطی که کسان دیگری نیز از این حزب وجود دارند ؟ این البته یک انتقاد دوستانه از آرش است که در مورد این شخص ارزیابی نادرستی داشته است .

از اینکه بگذریم نکته دیگر اینست که جای طرفداران کار قانونی در این " ویژه نامه " آرش خالی است ! البته این خیلی هم تصادفی نیست چرا که گرایش قانونی گرائی در جنبش کارگری در شرایط دشوار سرکوب امروزی ایران هیچگونه فضائی برای ارائه خدمات خود " در چهارچوب قانون " نداشته و قطعا نیز حاضر به قرار گرفتن در یک مجموعه با " خلاف کاران " طرف دار ای جاد نهادهای مس ت ق ل ک ار گ ری نیست .

به عنوان مقدمه باید گفت که تقریبا همه پاسخ دهندگان اصلی ترین عامل و مانع سازماندهی کارگران ایران را در درجه بالای سرکوب و اقدامات پلیسی و امنیتی میدانند ، به جز حکمتیستها که " ذهنیت چپ و کارگران " را مهمترین عامل میدانند . اما در ریشه یابی پاسخی به اینکه ، مثلا ، چطور در سنگینترین سرکوبهای فاشیستی جنبش کارگری اسپانیا موفق به حفظ سازمانهای خود میشود و یا اینکه چگونه است که کارگران سیاه در آفریقای جنوبی میتوانند زیر سرنیزه آپارتاید بزرگترین اتحادیه های کارگری را بنا کرده و نقش تعیین کننده ای در مبارزه علیه رژیم آپارتاید بازی کنند . در این مورد تذکر دو گرایش " راه کارگر " (کمپته مرکزی و هئیت اجرایی) در باره بافت و ساخت واحدهای تولیدی و غلبه کارگاههای کوچک زیر ده نفر که اقدامات فعالان کارگری را بسیار دشوار کرده و دست کارفرما را در اخراج کارگران مبارز باز میگذارد ، تذکری بجاست . از طرف دیگر ، همانطور که تقریبا همه پاسخ دهندگان به آن اشاره کرده اند ، بی سیاستی سازمانهای چپ و برخورد فرقه گرایانه به فعالیت در درون جنبش کارگری یکی دیگر از موانع کار سوسیالیستی است . در واقع هم به نظر میرسد که برخی از گروهها هیچ درسی از کار فاجعه بار اعضای خود در دهه شصت که به جای ایجاد تشکل مشترک عملا به شقه کردن جنبش کارگری از طریق ایجاد " گروههای هوادار " خود در بین فعالان کارگری کمر همت بستند ، نگرفته و باز تحت لوای لزوم کار سیاسی در جنبش اتحادیه ای ، که به خودی خود امریست کاملا درست و در واقع خط قرمز میان سندیکالیسم رفرمیستی و کار اتحادیه ای سوسیالیستی را تشکیل میدهد ، باز هم امر مقابله با ایجاد تشکلهای کارگری ای را که مطابق الگوی مورد نظر آنها تشکیل نشده اند به پیش میبرند . فعالان جنبش کارمزدی در این مورد یک نمونه افراطی هستند .

نکته دیگر این است که جای بحثهای جدید و جاری در میان چپ کارگری کشورهای دیگر و نظریه پردازان سوسیالیست خارجی در پاسخهای دوستان ما خالی است و در این مورد طرح ضمنی " اتحادیه های اجتماعی " از جانب کمپته مرکزی راه کارگر یک استثناست که قاعده را تأیید میکند . تو گوئی مسئله سازماندهی جنبش کارگری فقط در ایران مطرح است و ضعفهای آشکار جنبشهای اتحادیه ای در شرایط جهانی شدن سرمایه نئو لیبرالی از چشم دیگران پنهان مانده و هیچ مباحثه ای صورت نمیگیرد .

اتفاقا مسئله تجدید آرایش جنبشهای اجتماعی در پرتو جهانی شدن و بروز اشکال جدید سازماندهی از نوع " برآشوبید گان " ، " اشغال وال استریت " و مبارزات سنگینی که در آمریکای لاتین در جریان هست مسائل پر اهمیتی را مطرح کرده اند که میتوان از آنها بهره برد . آرای ارنست مندل در مورد جایگاه جنبش اتحادیه ای ، نظرات امانوئل والرشتاین ، برنارد کاسن ، مایکل آلبرت ، ریچارد هایمن ، جان کلی ، تونی کلیف ، و ماریو تلو ، که تنها مثالهایی در بین انبوه نظرات مطرح شده هستند در ادبیات چپ ما خیلی دیده نمیشود و این در پاسخهای دوستان نیز منعکس نیست به این معنا که طرح تازه ای مطرح نمیشود .

و اما به نکته اصلی مورد نظر خود به پردازیم و پیش از پرداختن به گرایش‌های دیگر ابتدا نگاهی به "قانون گرایان" غائب می‌اندازیم تا سایه روشن‌های دیگر گرایش‌ها را بهتر بازتابیم.

باید یادآور شویم که قانون کار جمهوری اسلامی برای اجرائی کردن اصل ۲۶ قانون اساسی (۱) در ماده ۱۳۰ و تبصره‌های آن خطوط قرمز آشکار و بی‌تفسیری را ترسیم کرده است که، در راستای تلاش سیستماتیک برای ایدئولوژیک - اسلامی کردن نهاد های کارگری، امکان کار قانونی اتحادیه ای را بکلی مسدود کرده و به هر اقدام مستقلی خصلت غیر قانونی می بخشد. تا هنگامی که این قانون کار پا برجاست از یک طرف، فعال کارگری معتقد به کار قانونی چاره ای جز پیوستن به نهادهای پلیسی - امنیتی شوراهای اسلامی کار یا خانه کارگر ندارد و از طرف دیگر هر کارگری که در صدد ایجاد تشکیلات مستقل خود، به هر شکل و با هر مضمونی مثلا اتحادیه ای، شورائی یا صنفی، باشد عملا دست به اقدام سیاسی زده است چرا که قانون موجود را زیر سوال برده است. شدت عمل مقامات دولتی ایران در قبال این فعالین مستقل کارگری که تا حد "اقدام بر علیه امنیت ملی" برای آنان اقامه جرم میشود از همین جا ناشی میشود. بعلت خصلت ایدئولوژیک دولت در ایران هر اقدام صنفی - اتحادیه ای میتواند به سرعت به یک کنش سیاسی تبدیل شود و این مسئله کار قانونی اما مستقل را در ایران، در شرایط حاضر، غیر ممکن کرده است.

قبله آمال این گرایش "مدل آلمانی" اتحادیه (در تقابل با "مدل فرانسوی" سیاسی شده از نوع س.ژ.ت.)، است یعنی آن مدلی که نه برای کمک به صف آرائی مستقل کارگران در برابر کارفرما و سرمایه دار بلکه به قصد "مدیریت مشترک کارگران و کارفرمایان" در کارخانه ها و واحدهای تولیدی حرکت میکند. این مدل همان شکلی از اتحادیه است که در سازماندهی معروف به "سه جانبه گرائی" تبلیغ میشود. در نتیجه تمام هم و غم طرفداران این گرایش معطوف به شکوه و شکایت از مسولان جمهوری اسلامی میشود که به زعم اینان بی جهت اجازه فعالیت آنها را گرفته اند. وقتی نمایندگان این گرایش دهان می‌گشایند چنین سخن می‌گویند: "ما اعضای هیأت موسسان سندیکاهای کارگری ایمان داریم که جنبش سندیکایی اتحادیه ای در کشور عزیزمان ایران، می‌تواند موجب رشد و شکوفایی اقتصادی ملی، ارتقای سطح کمی و کیفی تولیدات ملی، زحمتکشان و ضامن برقراری روابط سه جانبه ی اصولی و پایدار شرکای اجتماعی خواهد بود" در واقع همه چیز در این "ضمانت سه جانبه" گفته شده است!

آقای حسین اکبری، یکی از نمایندگان شاخص این گرایش می‌گوید:

"کارگران باید با تکیه به دانش طبقاتی و تجربیات موجود که در نزد فعالان صنفی کار قدیمی و روشنفکران آگاه به قوانین و مقررات کار و همچنین اندیشمندان علم اقتصاد سیاسی شیوه های فریبکارانه ی سرمایه داری را بازشناسند و با توجه به واقعیات موجود زندگی اجتماعی شیوه های مبتنی بر علم و عمل را در جهت مبارزه برای کسب آن چه که قانون اساسی در رابطه با حقوق ملت و قانون کار در رابطه با روابط کار مورد توجه قرار داده اند و همچنین در راه ایجاد قوانین مترقی و ضروری که قوانین موجود بدانها توجه نداشته است فعالیت نمایند و این مقدر نیست مگر در جریان فراهم آمدن تشکیلات توانمند صنفی و اتحادیه کارگری که اصل ۲۶ قانون اساسی مبادرت به تشکیل آنها را پذیرفته است." (۲)

البته ناگفته نماند که آقای اکبری ضمن ستایش از قانون اساسی جمهوری اسلامی که گویا خوب به آن توجه نمیشود، کمی هم حقه بازی کرده و جوری وانمود میکند که گویا تشکیل اتحادیه نیز در قانون کار پذیرفته شده است. همان "کفری" که به خاطر ذکر آن میخواستند زبان منصور اسانلو را ببرند.

این نگاه به بالا و "درخواست کردن" و طلب نظر لطف مسولان چنان خط زردی در تمام ادبیات این گرایش وجود دارد:

"از وزارت کار انتظار می رود که طی فراخوانی جهت برقراری روابط سه جانبه، از کلیه کارگران و کارفرمایان خواسته شود نسبت به ایجاد سندیکاهای خود اقدام نمایند."

"ما کارگران به دلیل محرومیت از داشتن تشکیلات اتحادیه‌های مستقل از حضور نمایندگان واقعی خود در پارلمان و دیگر نهاد های مدنی مثل شورای عالی کار، هیئتهای حل اختلاف و غیره ... محروم می‌باشیم..."

"ما خواهان به رسمیت شناخته شدن کلیه حقوق سندیکایی تصریح شده در منشور جهانی سندیکایی و مقاله نامه های بین المللی سازمان جهانی کار که دولت جمهوری اسلامی ایران نیز آن را امضا و به رعایت آن متعهد است، می‌باشیم."

"...در قوانین اساسی و کار جمهوری اسلامی ایران نیز بخش هایی از آن رسمیت یافته است، بر همین اساس ما خواستار احقاق حقوق حقه و انسانی خود که کرارا در قطعنامه ها و همایشهای کارگری بر آن تاکید شده مجلس خانه ملت است. و کارگران و زحمتکشان، بیشترین جمعیت کشور را تشکیل میدهند. ما خواهان ایجاد شرایط مناسب جهت حضور نمایندگان واقعی کارگران به نسبت جمعیت کارگری کشور در مجلس شورای اسلامی هستیم..."

"...ما کارگران حق و وظیفه خود میدانیم که از طریق تشکلهای کارگری در ترکیب مدیریت سازمان تامین اجتماعی

حضور یافته و در سیاست گذاریهای آن سهیم باشیم ...". (۳)

با چنین تفکری این تصادفی نیست که در چند سال اخیر و تجدید حیات جنبش کارگری ما نشانی از اقدامات این گرایش، جز حول و حوش خانه کارگر نمی بینیم. در شرایطی که فعالان مستقل کارگری، با استفاده از انواع تاکتیکها از تومار نویسی، بست نشینی... تا اعتصاب، اشغال محل کار و راه بندان کردن استفاده میکنند و کوچکترین فضای ممکن را به نفع ایجاد تشکلات مستقل کارگری بکار میگیرند، بعید به نظر میرسد که وزارت کار به توصیه دوستان قانون گرای ما توجهی بکنند. اجازه تشکیل اتحادیه یا انجمن هائی که زیر کنترل کامل ماموران وابسته به رژیم نباشد یعنی تشکیل اتحادیه هائی از نوع شرکت واحد و هفت تپه در سراسر ایران! و این را "مسئولان امور" خوب میدانند. چنین است که سیاست این گرایش در حال حاضر سیاست صبر و انتظار است. اما به هیچ وجه نباید پتانسیل این جریان را که نسب به تفکر توده ای میبرد نادیده گرفت. در صورت فراهم آمدن فرصت مناسب این جریان بر عقب مانده ترین بخش کارگران تکیه کرده و در مقابل اقدامات بخش مستقل جنبش کارگری این دسته از کارگران را به طرف ائتلاف فعال با "بالائی ها" بر علیه رادیکالیسم کارگری هدایت خواهد کرد و جای مهره های سوخته ای از نوع گردانندگان خانه کارگری یا انجمنهای اسلامی خواهد گرفت. این قانون گرایان را میبایست به عنوان "ارتش ذخیره" دولت و طبقه حاکمه در میان کارگران در نظر گرفته و همواره مبارزه بی امان نظری با آنان را در دستور کار فعالان کارگری سوسیالیست قرار داد.

حال به پاسخهای داده شده به آرش از جانب طیف گسترده سازمانهای مدعی طبقه کارگر بپردازیم. طبیعی است که نمیتوان در یک مقاله به پاسخهای داده شده به تمام دوازده سوال بطور جدی پرداخت. اما در این تردیدی نیست که مسئله سازماندهی در شرایط سرکوب و بویژه برخورد به شکل سازماندهی مطلوب در شرایط کنونی مهمترین مسئله در جنبش کارگری است که ما در اینجا روی آن تمرکز میکنیم.

در اینجا چندین مسئله مهم خود نشان میدهند که پاسخ به آنها گاه حتی در درون یک سازمان یا حزب گرایشهای متفاوتی را نشان میدهد. اما در میان کسانی که به این سوالات پاسخ داده اند ناصر پایدار و آیت نیافر، از فعالان "جنبش لغوکارمزدی"، خود را از دیگران متمایز میکنند. آنها نه تنها، مانند چند تن دیگر، با شکل اتحادیه ای سازماندهی مخالفند بلکه با هر گونه سازماندهی خواسته های مطالباتی کارگران و حقوق بگیران ستیز داشته و تنها و تنهانوعی سازماندهی شورائی را که بایستی بلاواسطه محوری ضد سرمایه داری داشته باشد به رسمیت میشناسند. متمایز کردن خود از دیگر گرایشها و طرد هر نوع اتحاد عملی که به زعم آنان ضد سرمایه داری نباشد به این گرایش ویژگی فرقه گرایانه شدیدی میدهد. در ضمن برخورد دوستان این گرایش به دیگر گرایشها بسیار خصمانه بوده و تا آنجا که به اتحادیه مربوط میشود تا حد فحش و ناسزا بالا میرود: "امامزاده ای که به جای شفا کور میگرد"، "عهده ای تحت لوای نماینده و در واقع نمایندگان توهم و استیصال توده های کارگر دکه ای به نام سندیکا یا در مورد معلمان "کانون" به پا کردند"، "سندیکا چوب دو سر آلوده" .. و این محدود به گفتار آنان در آرش نمیشود:

"در روزهای که کارگران نیشکر هفت تپه، تمامی شهر شوش و جاده های خوزستان را به میدان جنگ و گریزهای پراکنده، علیه اشرار دولتی سرمایه تبدیل کرده بودند، ناگهان لیست مطالبات کارگران دستکاری شد. سایت های اینترنتی مهمور به چهره های متمایز، اما منشعب از ریشه های طبقاتی واحد، تمامی تلاش خود را به کار گرفتند تا شاید طوفان خشم و قهر ضد سرمایه داری توده های وسیع کارگر هفت تپه را، در شیون بازسازی سندیکا غرق کنند و مطابق دلخواه خود تصویر نمایند." (فعالین جنبش لغو کارمزدی - خرداد ماه ۱۳۸۷)

علاوه بر تبلیغات منظم و پیگیر بر علیه سندیکای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه، نتیجه عملی این نگرش در اقدامات تبلیغاتی، بعنوان نمونه، کوهنوردی طرفداران این گرایش به جای شرکت در اقدام همبستگی بین المللی اتحادیه ها و سازمانهای کارگری در 15 فوریه 2009 بود! من در ادامه به این نگرش باز میگردم.

کریم منیری از حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست نیز تقریباً در همین خط حرکت میکند. او نیز با تحقیر مبارزات کارگران برای دفاع از اشتغال و حقوق آنها را، چون این اقدامات در چهارچوب نظام باقی میماند، عملاً رفرمیستی و قابل "سندیکا چی ها" و "سبد پاره سندیکا چی ها" می داند. از نظر کریم منیری سندیکالیستهای ایرانی با کپی برداری از "نسخه ورشکسته اتحادیه های اروپائی" راه به بیراهه می برند و مانعی در برابر مبارزه سیاسی کارگران هستند. او اساساً تنها به مبارزه عمومی سیاسی فکر میکند و حتی شکل معینی را برای سازماندهی مبارزات کارگران ایران پیشنهاد نمیدهد و با گفتن اینکه این اشکال از درون مبارزه کارگران بیرون میاید، حرفی کاملاً منطقی، گریبان خود را خلاص میکند. اما اشکال اینجاست که وقتی سندیکای شرکت واحد از این مبارزات "بیرون میاید" با فحش و ناسازی کریم منیری روبرو میشود! این برخورد جدی نیست.

گذشته از این دو جریان، رفقای "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" که با برجسته کردن واقعیت دیکتاتوری تنها محور مبارزه را در "نبرد خلق و ضد خلق" مبینند نیز مسأله مبارزه برای خواسته های مطالباتی را اساساً دارای آنچنان اهمیتی نمیدانند که مستقیماً در باره آن سخن بگویند و در آرش نیز به ذکر کلیاتی در باره "دیکتاتوری مانع اصلی" مبارزات در همه حیطه ها اکتفا کرده وارد مباحثات کارگری بطور ویژه نمیشوند. اما دیگران به درجات مختلف به این مسأله برخورد کرده و راه کارهایی را پیشنهاد کرده اند.

به محض آنکه مسئله سازماندهی جنبش کارگری ایران در حیطه مبارزه مطالباتی مطرح میشود، مسأله سازماندهی شورائی یا اتحادیه ای در مباحث مطرحه در جنبش کارگری خود نشان میدهد. عروج جنبش نوین کارگری در 6-7

سال اخیر، تشکیل کمیته های هماهنگی و پیگیری برای کمک و ایجاد تشکلات مستقل کارگری و تجربه ایجاد یا بازسازی اتحادیه های مختلف به این مباحث گوشت و پوست دادند. بویژه طرح فعال شعار "تشکلات مستقل کارگری" که به سرعت به خواسته دائمی و محوری فعالان کارگری تبدیل شد و پاسخ خشونت باری از جانب رژیم جمهوری اسلامی گرفت و میگیرد، با سوال "کدام تشکلات" توأم شد.

اما خلط مبحث در میان مخالفان "اتحادیه سازی" در باره جنبش مطالباتی که در ادبیات مارکسیستی از آن با عنوان جنبش ترید یونیونیستی یاد میشود بسیار جدی است. سندیکالیسم همان کار اتحادیه ای ویا "سندیکا سازی" در جنبش مطالباتی نیست. سندیکالیسم گرایش معینی در صفوف جنبش مطالباتی است که کار فعالان کارگری را محدود به سازماندهی مبارزات اقتصادی کارگران کرده و با هر گونه "سیاسی شدن" این فعالیت مخالفت فعال میکند. این گرایش از زمان نهضت چارنیستهای قرن نوزده انگلستان تا به امروز وجود داشته و تا زمانی که مبارزات مطالباتی کارگران وجود داشته باشد، حتی در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم هم در صفوف کارگران وجود خواهد داشت. این گرایش از عقب مانده ترین اقشار کارگری تغذیه میکند. اشکالی که مارکسیستها از زمان خود مارکس و انگلس به این گرایش میگیرند این نیست که چرا به سازماندهی جنبش مطالباتی-اقتصادی طبقه کارگر میپردازند. فراموش نکنیم که چگونه مارکس در مقابل پرودون و لاسال که به طبیعت از اقتصاددانان بورژوائی بر "بیهوده بودن مبارزه بر سر دستمزدها" پافشاری میکردند، به چه مبارزه بی امانی دست زد و از اهمیت بی چون و چرای مبارزات اتحادیه ای بویژه برای کوتاه کردن زمان کار، کسب حقوق زنان و علیه کار کودکان دفاع کرد. سراسر کتاب "فقر فلسفه" سرشار از این استدلال در دفاع از "سندیکاچی" هاست! آیا امروز میباید بحث مارکس بر علیه "قانون آهنین دستمزدها"ی لاسال را کهنه فرض کنیم چون مبارزه برای دستمزدها "درون سیستمی" هست و لابد مارکس این را "نمیفهمید" که این مبارزات دیگر فایده ای ندارد؟ چرا؟ آیا مکانیسم شکل گیری دستمزد در سرمایه داری امروز با زمان مارکس فرق کرده است؟ آیا در برابر دزدیده شدن بخش دائمی رو به افزایشی از ارزش اضافی تولید شده در اقتصادیات جهانی شده توسط سرمایه نباید مبارزات اتحادیه بر سر دستمزدها، آنها تا حد اکثر امکان نه فقط در سطح ملی بلکه در سطح چند کشور و با چشم اندازی جهانی، را سازمان داد؟ استدلالاتی از این دست نسب به مارکس نبرده بلکه مستقیماً به پرودون (پدر آنارشیسم فرانسوی) و لاسال برمیگردند. این نه مارکس بلکه پرودون و لاسال بودند که مبارزه برای دستمزد و شرایط کار در چهارچوب نظام سرمایه داری را ناچیز و بیهوده می انگاشتند. ورشکستگی اتحادیه های بوروکراتیزه شده بمعنای اینکه "تاریخ" به پرودون و لاسال در مقابل مارکس "حق" داده نیست!

این حقیقتی است که اتحادیه ها محصول دوره اول یعنی سرمایه داری ماقبل امپریالیسم هستند و از آنهنگام به اینسو تغییرات زیادی در جایگاه و نحوه سازماندهی جنبش اتحادیه ای صورت گرفته است. از زمانی که مارکس در مباحثات انترناسیونال اول اتحادیه را یک "اهرم نیرومند رهائی کارگران از یوغ سرمایه" میدانست تا امروز که بوروکراسی های عریض و طویل بخش مهمی از اتحادیه های کارگری را به زیر سلطه سرمایه داری و برنامه های "مشارکت در مدیریت" برده، آب زیادی از زیر پلها عبور کرده است و طبیعتاً میبایست به تغییر و تحولات آن توجه لازم بشود.

ولی حتی در آن موقع هم مارکس و بخصوص انگلس، که شاهد عینی رشد اتحادیه های بزرگ کارگری در اروپا و انگلستان بود، در اینکه این اتحادیه ها در همان دوره آغازین خود نیز میتوانند به ابزاری برای کنترل جنبش کارگری و ممانعت از ارتقای مبارزه به یک مبارزه تمام عیار ضد سرمایه داری بدل شوند آگاه بودند. انگلس نه تنها گاه از برخی رهبران انجمنها و اتحادیه های کارگری با صفت "خود فروخته" یاد میکرد بلکه از آن فراتر رفته و با بررسی وضعیت اقتصادی - اجتماعی انگلستان در نامه خود به اوگوست بیل، به تاریخ 30 اوت 1883، خاطر نشان میشود که انحصار جهانی بورژوازی انگلستان "پایه عینی حماقت سیاسی طبقه کارگر انگلیس" است و میگوید که فعلاً نباید انتظار حرکت عجیبی از کارگران انگلیسی دانست. لنین نیز با بررسی سود انحصاری دوران امپریالیسم از "مالیدن کره به روی نان" برخی کارگران صحبت کرده و آنرا پایه عینی شکل گیری اشرافیت کارگری، بخصوص در سطح رهبری اتحادیه های کارگری، میدانست، ولی هیچکدام از این رهبران از این واقعیات نتیجه نگرفتند که پس باید مبارزه برای مطالبات اقتصادی و سازماندهی اتحادیه ای را بدور بیاندازیم چون چنین نتایجی میتواند از درون آن بیرون بیاید.

از ذهن این آموزگاران بزرگ هم نمیگذشت که فعالین سوسیالیست را از کار و فعالیت در مبارزات مطالباتی - اتحادیه ای بر حذر دارند. واقعیت اینست که از آغاز کار مارکسیستها تنها معیار شرکت یا عدم شرکت در نهادهای ایجاد شده توسط کارگران در جریان مبارزات کارگران بر سر دستمزد یا شرایط کار، نه انطباق آن با این یا آن ایده سازماندهی از پیش ساخته توسط پیشروان سوسیالیست بلکه حضور توده ها در آن نهادها و وجود امکان کار کارگری - سوسیالیستی در آنها بوده است. با این تفصیلات تنها اجتناب از شرکت در نهادهای فاشیستی و پلیسی از نوع اتحادیه های وابسته به نازیها یا شوراهای اسلامی و خانه کارگر نوع جمهوری اسلامی قاعده است. با چنین نگرشی بود که مارکس و انگلس به فعالین سوسیالیست آلمانی که در حال مهاجرت به آمریکا بودند توصیه میکردند که تنها به فکر ایجاد سلولهای کوچک از سوسیالیستهای آلمانی نبوده بلکه بویژه به سرعت زبان انگلیسی را یاد گرفته و در جمعیتهای کارگری توده ای نظیر

شواهدی های کار " حتما شرکت کنند . فقط فکرش را بکنید که اگر ناصر پایدار ، آیت نیافر و یا کریم منیری در آنموقع بودند از چه عباراتی برای کوبیدن مارکس و انگلس استفاده میکردند !  
در حزب سوسیال دمکرات روسیه هم بر سر لزوم شرکت در جنبش اتحادیه ای و تلاش برای ایجاد اتحادیه ها بین همه جناحها توافق وجود داشت و اختلاف بر سر نحوه شرکت در آن و گرایش "بی طرفی سیاسی " منسوبی بود . اینکه چه سیاستی را می بایست در حین کار در جنبش اتحادیه ای به پیش برد ، اینکه آیا کار سوسیالیستی در میان اتحادیه ها مجاز است یا نه این بود مسئله ای که صفتبندی رفرمیستی - انقلابی را تشکیل میداد. در این مورد میتوان صدها سند و بحث ارائه شده از جانب فراکسیونهای حزب را به شهادت طلبید. ما تنها به طرح یک نمونه بسیار گویا از قطعنامه های حزب سوسیال دمکرات که در هنگامه انقلاب اول روسیه به تصویب رسید بسنده میکنیم . این نمونه دقیقا گرایش عمومی انترناسیونال دوم در آندوره را منعکس میکند.

در کنگره چهارم (کنگره وحدت ) که در آوریل 1906 (در بحبوحه انقلاب 1905 - 1906) تشکیل شد یعنی **هنگامی که برای اولین بار جنبش شورائی پدید آمده و نقش برجسته ای در جنبش کارگری - دهقانی روسیه ایفا کرده بود ، در قطعنامه مربوط به اتحادیه های کارگری چنین میخوانیم :**

"1- جنبش صنفی (ترید یونیونی ) یک بخش ضروری از مبارزه طبقاتی است و اتحادیه های کارگری عنصری اساسی در سازماندهی طبقاتی پرولتاریا هستند .

2- اتحادیه های کارگری بواسطه ماهیت اهدافی که دنبال میکنند باید در جهت سازماندهی وسیعترین توده های پرولتاریا تلاش ورزند .

3- پرولتاریای روسیه بویژه تمایل شدیدی به تشکیل اتحادیه های کارگری از خود نشان داده است ،  
4- مبارزه اقتصادی تنها در ارتباط صحیح با مبارزه سیاسی پرولتاریا به بهبود واقعی وضعیت توده های کارگر و تقویت طبقاتی اصیل آنها منجر میشود،

5- در جودوران انقلابی ، اتحادیه های کارگری نه تنها از منافع اقتصادی طبقه کارگر دفاع میکنند بلکه پرولتاریا را در مبارزه سیاسی بلاواسطه نیز درگیر کرده و شکل عمومی و اتحاد سیاسی پرولتاریا را ارتقا می بخشد .

بنابراین حزب تشخیص میدهد که :

1- حزب باید از تمایلات کارگران برای ایجاد تشکیلات حرفه ای پشتیبانی کرده و برای تشکیل اتحادیه های کارگری غیر حزبی از هیچ کمکی دریغ نرورد . "

یاد آوری میکنیم که در این کنگره ، که منشویکها اکثریت داشتند ، اختلافات مهمی در خصوص برنامه ارضی ، قیام مسلحانه و برخورد به دومای دولتی بین دو جناح اصلی حزب وجود داشت اما در مورد کار اتحادیه ای وحدت نظر وجود داشت که منجر به تصویب قطعنامه فوق شد . تا مقطع انقلاب اکتبر این خط هادی سوسیال دمکراتهای روس بود .  
واقعا آیا احتیاج به هیچ توضیح اضافی است ؟ برای کسانی که خود را متعلق به جنبش مارکسیستی میدانند این توضیحات کفایت کرده و هر توضیحی یک پرچانگی بیش نیست . پر واضح است که در همان هنگام هم این مبارزان خستگی ناپذیر در اینکه این مبارزات اتحادیه ای الزاما چهارچوب سرمایه داری را هدف نگرفته و تنها در صورت پیوند خوردن با جنبش سیاسی پرولتاریاست که وارد چنین معرکه ای میشوند تردیدی نداشته و به خوبی از "درون سیستمی " بودن این نوع مبارزات آگاه بودند . رفقائی که با دید تحقیرآمیز به جنبش مطالباتی و مبارزه اتحادیه ای نگاه میکنند نمیتوانند خود را ادامه دهنده این نگرش مارکسیستی بدانند .

واقعیت اینست که امروز ما با همان استدلالات کهنه لاسالی - پرودونی اما تحت لوای " طرد مبارزات و اشکال به عاریت گرفته شده از سرمایه داری " روبرو هستیم که جنبش مارکسیستی در مبارزه با آنها قوام گرفت . این استدلالات ، علیرغم ظاهر مدرن و پرچم پرطمطراق "درس گرفتن از تجارب بوروکراسیهای پوسیده و درون سیستمی " قدمتی به اندازه جنبش کارگری دارند و هیچ عنصر تازه ای در آنها نیست . "وارد کردن " بدیل شورائی در مقابل (یا در کنار) بدیل اتحادیه ای چیزی را در گوهر موضوع عوض نمیکند . بحث میباید بر سر این دور بزند که چگونه و با چه سیاستی میباید وارد این مبارزات شد و دخالت فعالانه کرد .

هر چشم بینائی امروز میبیند که کارگران ایران ، همانند رفقای روسی آنموقع شان، تمایل شدیدی به ساختن اتحادیه ها از خود نشان میدهند . نمونه های سندیکای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه به تنهایی آینه تمام نمائی از این گرایش توده کارگران ایران را نشان میدهند . بویژه اینکه هر دوی این اتحادیه ها به دست خود کارگران و در مجامع عمومی هزاران نفری کارگران این دو شرکت ، تحت تاثیر سنت به نقد موجود اتحادیه در این شرکتها ، بوجود آمدند . این "سندیکاچی ها" نبودند که هزاران کارگر را "فرب" دادند بلکه این خود کارگران بودند که آنها را به عنوان نماینده خود انتخاب کردند . وظیفه فعالین و کارگران سوسیالیست شرکت در این دو اتحادیه و تلاش برای نهادینه کردن آنها از یک طرف و تبلیغ برای ایجاد مکانیسمهای هر چه دمکراتیکتر برای ایجاد خاکریز در برابر گرایشات بوروکراتیکی است که در هر نهادی که به انتخاب نماینده متکی باشد به نقد وجود دارد .

دوستان "ضد اتحادیه ای" ما با وجودی که اینجا و آنجا به تفاوت کار اتحادیه ای و سندیکالیسم به مثابه یک نظریه رفرمیستی اشاره میکنند اما همواره دور زده و بدون استثنا در نتیجه گیری بحث خود این دو را " بطور ناگزیر " یکسان میگیرند و این "فاسدشدن" را سرنوشتی محتوم میدانند . کریم منیری در این مورد نمونه وار است . او در بحث با رفقای آدرخش گفت : " این در عین حال نشاندهنده عقب افتادگی کل جنبش کارگری و کمونیستی ایران است که در زمانی که جنبش کارگری جهانی مسئله سندیکا و جنبش اتحادیه ای مربوط بدان را پشت سر گذاشته است، نه تنها کارگران ایران قادر نشده اند سندیکای خود را برپا کنند، بلکه فعالین ایرانی این عرصه نیز، هنوز بدان می پردازند و قادر نشده اند پا از آن فراتر گذارند. " یعنی خلاص ! ناظم زنگ پایان ساعت تفریح را زده و نمیخواهد که کاری با این کارگران عقب مانده شرکت واحد، هفت تپه ، فلز کار ، کارگران بیکار، کارگران نقاش و... داشته باشد. در ضمن او حکم هم میدهد که "جنبش کارگری جهانی" مسئله سندیکا را پشت سر گذاشته است ولی روشن نمیکند که بر چه دلیل و مدرکی این ادعای بسیار بزرگ را میکند ؟ قطعاً هم نظر های او در گرایش که به آن تعلق دارد چنین فکر میکنند اما "جنبش جهانی کارگری" محدود به این یا آن گرایش نیست و هیچکس نمیتواند به خود اجازه دهد که چنین حکم سنگینی را صادر کند . به نقد همین امروزه کارگران مصری و تونس که با مبارزات قهرمانانه دو دیکتاتوری را به زیر کشیده اند دهها اتحادیه و نهاد کارگری ساخته اند که ، به درجات و سطوح مختلف ، دفاع از خواسته های مطالباتی و مبارزه بر علیه سیاستهای نولیبرالی را هدف کار خود قرار داده اند . بی آنکه وارد بحث مفصل در مورد وضعیت جنبش کارگری در این کشورها بشویم فقط متذکر میشویم که در مصر طی کمتر از دو سال، در برابر سندیکای رسمی وابسته به دولت بیش از 70 اتحادیه کارگری مستقل بوجود آمده اند که دو میلیون کارگر را در خود سازمان داده اند . حتما این مبارزین کارگر حکم کریم منیری را ندیده اند وگرنه این چنین در "ماقبل تاریخ جنبش کارگری" درجا و دست و پا نمی زدند !

در هیچ کجا تفاوت واقعا موجود بین انواع اتحادیه ها اصلا مورد توجه این دوستان قرار نمیگیرد . گویا تنها اسم اتحادیه کافیس تا گرد مرگ رفرمیستی را بر آن تشکل بپاشد. اما در عالم واقعیت و نه سحر و جادو ، اتحادیه داریم تا اتحادیه . بین س.ژ.ت فرانسه ( که در منشورش تغییر جامعه سرمایه داری هدف نهایی آن اعلام شده ) و تی-یو-سی انگلستان یا ای-گ- متال آلمان که اشتراک در مدیریت در همکاری با کارفرمایان را با صدای بلند دنبال میکنند ، تفاوت مضمونی جدی وجود دارد . یکی مبارزه اتحادیه ای را با جنبش سیاسی طبقه کارگر پیوند میزند و دیگری سیاست اعلام شده " سه جانبه گرائی " و همکاری طبقاتی را در سرلوحه خود نشانده است . هر دو دسته هم به سازماندهی مبارزات مطالباتی بر سر دستمزد ، قانون کار ، شرایط کار و امثالهم مشغولند یعنی کار اتحادیه ای .

در تاریخ جنبش اتحادیه ای فرانسه که همیشه ، در سایه سنتهای درخشان انقلاب کبیر فرانسه ، گرایش بیشتری به سیاسی شدن از خود نشان داده است ، "منشور آمین " جایگاهی ویژه داشته و نمونه خوبی است از اینکه چگونه میتوان جنبش طبقاتی اتحادیه ای را به جنبش سیاسی عمومی ضد سرمایه داری پیوند زد. این منشور ، که پایه محکمی برای سندیکالیسم انقلابی فرانسه ایجاد کرده و امروزه نیز اتحادیه هائی چون " سود - سولیدر " و گرایشات رادیکال درون "س. ژ. ت" و دیگر "سندیکا چی ها"ی آلترناتیو به آن استناد میکنند ، در اکتبر سال 1906 درنهمین کنگره س.ژ.ت در شهر آمین فرانسه به تصویب رسید . در واقع میشود گفت که منشور آمین ترکیب و "مصالحه" ای است از سنتهای دو گرایش اصلی سندیکالیسم فرانسوی : سوسیالیستی و آنارشستی .

در ماده دو این منشور چنین میخوانیم :

" س.ژ.ت همه کارگران آگاه به مبارزه برای از میان برداشتن کارمزدی و کارفرمایان را ، مستقل از گرایش سیاسی آنها، در خود گرد می آورد . کنگره این بیانیه را همچون به رسمیت شناختن مبارزه طبقاتی ای که ، در حیطه اقتصاد ، کارگران طغیانگر را به مقابله با همه اشکال ، چه روحی و چه مادی استثمار و انقیاد ی که طبقه سرمایه دار بر علیه طبقه کارگر بکار میگیرد ، می کشاند ، در نظر میگیرد .

کنگره ، از طریق بندهائی که در ادامه می آیند ، این اصل تئوریک را تصریح میکند: سندیکالیسم در مبارزه برای مطالبات روزمره ، ارتقا وضع زندگی کارگران را از طریق بهبود فوری درخواستهای چون کاهش ساعات کار، افزایش حقوق و غیره دنبال میکند ."

امروزه در فرانسه تمام سندیکاهای چپ از س.ژ.ت تا اف. اس. او (اتحادیه معلمان ) و "همبستگی - سود" کمابیش به این منشور ارجاع میدهند . بخصوص اتحادیه "همبستگی - سود" که رادیکالترین آنهاست مستقیما خود را ادامه دهنده و میراث دار این اصول میدانند . اعضای این اتحادیه در جریان مبارزات میلیونی بر علیه قانون اصلاح بازنشستگی در سال 2010 بطور منظم شعار "اعتصاب عمومی" را مطرح کردند . ساختار درونی این اتحادیه نیز منعطف ترین شکل را در برابر منطق بوروکراتیک اتحادیه هائی چون س.ژ.ت عرضه میکند و با اینهمه خود را "یک اتحادیه در گیر مبارزه طبقاتی" و در میدان خواسته های مطالباتی و روزانه کارگران فرانسه میدانند . تکلیف دوستان ضد اتحادیه ای ما که اتحادیه را به زباله دان تاریخ انداخته اند و میخواهند در همه جا " مستقیم و میانبر و بدون ایستگاه " (نقل به معنی از لنین بر علیه چپ روی کودکانه ) بر علیه نظام کارمزدی و سرمایه داری مبارزه کنند با این دسته از "سندیکا چی ها" چیست؟

مخالفان مبارزه اتحادیه ای در حالیکه وانمود به مخالفت با بوروکراسی و محدودیت اتحادیه ها میکنند در حقیقت حوصله "وقت تلف کردن" در مبارزه روزمره اقتصادی را ندارند و میخواهند مستقیماً به سطح جنبش شورائی، کنترل کارگری و سرنگونی نظام سرمایه داری برسند. اینها همه اهداف مقدسی است و هیچ فعال سوسیالیست و کمونیستی با آنها نه تنها مخالفتی ندارد بلکه قریب به اتفاق آنها حاضرند همین امروز در تدارک یک قیام و نبرد قطعی شرکت کنند. ولی، سطوح آگاهی و آمادگی توده کارگران همتر از کارگران کمونیست و سوسیالیست نیست و متأسفانه توده میاوی کارگران که هنوز زیر آوار تبلیغات روزانه دستگاههای ایدئولوژیک بورژوازی و دولت آن با همکاری روشنفکران بورژوا و خورده بورژوا و با استفاده از شکست "اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود" به نفع "یگانه ساختار ممکن تولیدی یعنی سرمایه داری" قرار دارند، در شرایط عادی مبارزه طبقاتی تنها و تنها از طریق شرکت در مبارزه برای درخواستهای روزمره برای بهبود شرایط کار و زندگی خود است که به لزوم مبارزه سیاسی با نظم بورژوائی حاکم میرسد و جز در شرایط استثنائی، چون جنگ یا بحرانهای خانمانسوز که توده های میلیونی کارگران را تا سرحد گرسنگی زیر فشار قرار دهد، با یک "جهش آگاهی" که در چند روز به اندازه چند سال آنها را به جلو میبرد، هیچ اکسیری برای سرعت دادن به این روند وجود ندارد و درست به همین دلیل است که مارکس و انگلس از لزوم مبارزه اقتصادی، نظری و سیاسی در طول دهها سال صحبت میکردند.

بدیلی که همه این دوستان در برابر کار اتحادیه ای مطرح میکنند جنبش شورائی است. ما در اینجا وارد بحثهای تئوریک شرایط ایجاد شورا نمیشویم و صرفاً از زاویه آنها به بدیل پیشنهادی آنان نگاه میکنیم. دلایلی که این دوستان برای لزوم ایجاد شوراها میاورند با یکدیگر بسیار متفاوت است.

**عمر مینائی** میگوید: "رویکرد شورا علیه بردگی مزدی است..... ولی هر تشکلی که کارگران به نیروی خودشان ایجاد کنند تشکل کارگری است." (ص-117) او اضافه میکند که "در چنین شرایطی و با این توازن قوا، امکان ایجاد شوراهای کارگری به مفهوم طبقاتیش محتمل به نظر نمیرسد." (همانجا)

**خالد حاج محمدی** (حکمتیست)، ضمن اعلام اعتقاد به جنبش مجمع عمومی و شورائی میگوید "دو قطبی کردن شورا - سندیکا که انگار یکی مثبت است و دیگری به زیان است غیر کارگری است." (ص-143) از نظر او درست است که شوراها مال دوره انقلاب است ولی نطفه های آن از هم الان در مجمع عمومی بسته میشود. (144-145) او اضافه میکند که اساساً مشکل ما مشکل ذهنیت طبقه کارگر است. (ص-147) همفکر او **اسد گلچینی** هم جز این نمیگوید (ص-169)

**شهلا دانشفر** از حزب کمونیست کارگری نیز همچون همتاهای حکمتیست خود استدلالات مشابهی دارد (ص-191-192) اما با این مخالف است که "شورا ارگان قیام است" (همانجا) چرا که اگر چنین کنیم جایی برای کارگران در نظر گرفته نمیشود: "برای من قابل تصور نیست که کارگر در میدان نباشد و بعد در روز قیام با شوراهاش بتواند جلوی صحنه سیاسی جامعه متحد و قدرتمند ظاهر شود." (همانجا)

**خسرو بوکائی** ضمن اینکه همه تشکلهائی را که به دست کارگران ساخته شود مثبت و ارزنده میداند، میگوید: "ایده آل ترین تشکل کارگری همانا ساختار تشکل شورائی است. ساختار شورائی جلو هر گونه انحراف نظری و عملی جنبش کارگری را خواهد گرفت." (ص-162) در اینجا ما با یک تقدیر فوق العاده ایده آلیزه شده ای از شورا روبرو هستیم که در برابر یک رجوع ساده به تاریخچه شوراها کوچکترین مقاومتی نمیکند. مثلاً چرا شوراهای عظیم کارگری در انقلاب فوریه نه تنها دچار "انحراف نظری و عملی" شدند بلکه بدتر از آن در شرایطی که قدرت در دست آنها بود و از حمایت میلیونی کارگران و سربازان بر خوردار بودند **خود داوطلبانه قدرت را دو دستی تقدیم دولت موقت بورژوائی کردند!** چرا "ساختار شورائی" جلوی این انحراف عظیم را نگرفت؟ اتفاقاً این جنبش مبارزاتی کارگران در حیطه مبارزه اقتصادی بر علیه کارخانه داران روسیه و مبارزه کمیته های کارخانه برای کنترل کارگری بود که به موازات جنبش سیاسی شورائی بر "مستی خورده بورژوائی" در صحن شوراها غلبه کرد.

همه دوستانی که در بالا از آنان نقل و قول شد در عین اعتقاد به ارجح بودن شکل شورائی مبارزه اذعان میدارند که در حال حاضر شکل اتحادیه ای بیشتر با واقعیت مبارزه کارگران ایران تطابق دارد و اینکه آنان مخالفتی با این شکل سازماندهی ندارند.

**آیت نیافر** اما سرسخت ترین دفاع را کرده و در بی اعتنایی به واقعیت موجود از همه خشن تر است: "جائی گفته شده است که شوراها فقط برای شرایط اعتلای انقلابی و دوران انقلاب است. اما دیدیم که خلاف این نظریه در جنبش کارگری در شرایط فعلی اتفاق افتاد. ایجاد شوراییاری کیان تأیر که تا کنون نیز موفق بودند، با التماس و آیه و رنالیسم سندیکالیستهای تازه به دوران رسیده کارساز نشد !!!" (ص-119) تأکیدها از من است اما علامات تعجب و تمسخر در خود متن است (پس چون "شوراییاری در کیان تأیر" درست شده اساساً صحبت راجع به شرایط لازم ایجاد شوراها که اینهمه در ادبیات مارکسیستی و آنارشستی راجع به آن صحبت شده دیگر به گذشته تعلق دارد! بی آنکه وارد واقعیت و کارکرد شورائی این نهاد در کیان تأیر بشویم و مثلاً سوال کنیم که آیا این شورا به کنترل کارگری دست زده و امثالهم (یعنی چه اقدامی را در دستور کار خود گذاشته که فراتر از ظرفیت یک اتحادیه است و مستقیماً نظام سرمایه داری را هدف گرفته) یعنی اصلاً فرض را بر این میگیریم که این تشکل یک شورای تمام عیار است که موضعی سیاسی و

تعرضی برای تغییر توازن قوای سیاسی را در راس فعالیتهای خود گذاشته و در این کار هم موفق هست. (که ما البته هیچ مدرکی در اثبات این ادعا در دست نداریم!) ولی با تمام این مفروضات ما به خود اجازه میدهیم که به رفیق آیت متذکر شویم که یک مورد هر چه قدر هم عالی و ناب باشد قاعده بازی را تغییر نمیدهد و این حتی با موازین تئوریهایی آزمایشگاهی هم قابل دفاع نیست چه برسد به شرایط دائما متغیر یک جامعه. ما کاری به این نداریم که "در جایی گفته شده است" بلکه متذکر میشویم که نه در "جایی" بلکه در تمام ادبیات کمونیستی، قطعنامه های احزاب بلشویک، اسپارتاکیست، اینالیائی و مجاری، یعنی کشورهایی که بزرگترین جنبشهای تاکتونی شورائی در آنها شکل گرفته اند این مسئله سیاه روی سفید آمده است که شوراها ارگان اقتدار کارگران در شرایط اعتلای انقلابی و ارگان قیام و دولت برآمده از یک قیام کارگری هستند و در این مورد لنین، روزا لوگزامبورگ، گرامشی و لوکاچ کاملا و بدون هیچ سایه روشنی، حتی در طرح مسئله با هم توافق دارند. آیا او میتواند در کشور تافته جدا بافته ایران زمین این امکان را در کارخانجات و شهرهای دیگر هم نشان دهد؟ چرا کارگران ایران نظیر همتهای روسی خود، همانهایی که ایده درخشان شورا از جنبش آنان بیرون آمد، در شرایطی غیر از اعتلای انقلابی و حتی گاه در شرایط انقلابی نیز به "اتحادیه سازی" گرایش دارند و نه بلافاصله به شورا و کنترل کارگری؟ آیا این ناشی از شرایط و سطوح متفاوت مبارزاتی است یا "خرابکاری" سندیکاچی ها که در مجامع عمومی کارکنان شرکت واحد و نیشکر هفت تپه با دست غیبی دخالت میکنند؟

خوش بینی رفیق آیت تا بدان حد است که او در همانجا نیز متذکر میشود که: "بیرون آمدن از کارخانه و محل کار، راهپیمائی در سطح شهر، همچنین شکل ارتقا یافته آن، پیشروی به مقابل مراکز سیاسی جامعه (ارکان نظام) کارکردهای قابل توجه اعتراضات کارگری به شمار میروند. (ص- 119) تا به حال ما فکر میکردیم که جمع شدن در برابر "مراکز سیاسی" رژیم بیشتر نشان دهنده وجود توهم به بالا، دادخواهی و درخواست رسیدگی از مقامات دولتی است و از این نظر حالت شمشیر دولبی را دارد که باید با آن با احتیاط برخورد شود ولی رفیق آیت اوضاع را اینطور میبیند که کارگران با رفتن به طرف فرمانداریها و وزارت کار یا مجلس اسلامی هدف دیگری چون قصد حمله و تسخیر آن را داشته اند. باید صریح یگوئیم که چنین برداشتی خیالبافی محض است و به هیچوجه با خوشبینانه ترین تحلیل از این دسته اقدامات کارگران خوانائی ندارد.

واقعیت این است که نه تنها پایه تئوریک دفاع از ایده تشکیل شورا در هر شرایط مبارزاتی ضعیف است و حداقل با استدلالات مارکسیستی خوانائی ندارد بلکه در عمل و واقعیت جنبش کارگری ایران نیز ما چیزی به نام جنبش شورائی یا جنبش مجمع عمومی نمی بینیم و برای تشخیص آن هم احتیاج به مغز افلاطون نیست. خیلی ساده: کارگران ایران هر جا که برای ایجاد تشکیلات مستقل خود اقدام کرده اند به سوی مدل ملموس اتحادیه ای رفته اند که با حافظه تاریخی و طبقاتی آنها در این سطح مبارزه مطالباتی در شرایط دشوار بیکاری عظیم، حمله دولت نئو لیبرال احمدی نژاد توأم با خصوصی سازیهای مافیائی و تعطیلی گسترده واحدهای تولیدی... خوانائی نسبتا کاملی دارد. رفقای "شورا ساز" ما این واقعیت را که اتحادیه و شورا دو سطح متفاوت از سازماندهی کارگران هستند و هریک در شرایط معینی میتوانند به وجود بیایند نادیده گرفته و با یک اراده گرانی آشکار میخواهند الگوی مورد قبول خود را به جنبش واقعی کارگران ایران تحمیل کنند و کاری با شرایط مبارزه، اینکه آیا ما در دوران تعرض هستیم یا تدافع، آیا میشود به کنترل کارگری دست زد یا نه و... ندارند. اما توده های کارگری این چنین فکر نمیکنند و هدفی را در برابر خود قرار میدهند که قادر به چنگ آوردن آن باشند.

عدم توجه به سطح واقعی جنبش کارگری و تمایل به گنجاندن آن در قالبهای از پیش ساخته ای که با تمایلات سیاسی خود خوانائی داشته باشد گوه دو انحراف بزرگ در جنبش کارگری ما را نشان میدهند. گرایش راست میخواهد که تلاشهای کارگران ایران در جهت دفاع از خواسته های اقتصادی خود را لگام زده و به بارگاه قانونیت، آنهم در چهارچوب رژیم بغایت ضد کارگری جمهوری اسلامی، ببرد و در این راه با لحن بسیار خشنی به مخالفان خود میتازد و به نقد آمادگی خود را برای خوش خدمتی به بورژوازی اعلام میدارد. آنان بکلی شعار محوری کارگران ایران برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری را نادیده گرفته و بدنبال "مجوز گیری" از مقامات هستند و به سبک موسوی و کروبی خواستار استفاده از "ظرفیتهای قانون اساسی جمهوری اسلامی" هستند. وجود یا نبودن بوروکراسی کارگری و چگونگی درگیر کردن کارگران در مدیریت اتحادیه ها و مسائلی از این دست اساسا مورد توجه این گرایش نیست. همانطور که در بالا گفته شد در حال حاضر، علیرغم نزدیکی بیش از پیش با "اصلاح طلبان حکومتی"، این گرایش فعال نیست اما در صورت شکست مبارزات جاری کارگران ایران و سرخوردگی فعالین کارگری، این گرایش قانونگرا آبشخور خوبی برای خود پیدا خواهد کرد و مبارزه با آنها از همین امروز میبایستی در دستور کار فعالان سوسیالیست کارگری قرار داشته باشد. گرایش چپ روانه اما با ترسیم شرایط خیالی اعتلائی و تعرضی مبارزه کارگران در ایران، بی اعتنائی به تاریخ جنبش شورائی در جنبش کارگری جهانی، قصد تحمیل الگوی شورائی خود ساخته را دارد و در این راه بیرحمانه به "اتحادیه سازی" میتازد. تو گوئی اولین وظیفه همفکران آن مبارزه و تخریب اتحادیه های موجود است. کارنامه این گرایش اما در ایجاد نهادهای کارگری و یا حداقل یاری رساندن به آن کاملا خالی است! این دوستان هیچ نمونه بارزی از موفقیت اجرای طرحهای "ضد کار مزدوری" ندارند. در هیچ اقدام کارگری بزرگ شعارهای آنان پرچم مبارزاتی کارگران



ایران نبوده است. فاصله میان واقعیت جنبش کارگری و برداشتهای آنان بیش از آن است که جایی برای تأثیر گذاری آنان بگذارد. این دوستان اما با تحقیر مبارزه اتحادیه ای و حمله خصمانه به آندسته از فعالان کارگری که در جنبش اتحادیه ای درگیرند عملاً در مقابل جنبش جاری کارگران ایران قرار گرفته و به کار ایجاد تشکلهای مستقل کارگری زبان می‌رسانند.

اما از جانب دیگر باید یادآور شد که تذکرات دوستان شوراساز ما در مورد خطر بوروکراسی اتحادیه ای، از نوع بلائی که به سر اکثر اتحادیه های اروپائی و آمریکائی آمده است و امکان سواستفاده رهبران راستگرا و دولتهای بورژوا از شکل هرمی و بوروکراتیک حاکم بر اکثر اتحادیه ها و نکاتی از این دست تذکراتی درست بوده و بواقع دست گذاشتن بر سر نکات واقعی و جدی مطرح در جنبش کارگری است. اما این مسئله بر خلاف تصور آنها مستقیماً به شکل اتحادیه ای بر نمیگردد و در شوراها هم میتواند همه این مسائل، حتی در دوران انقلابی هم، پدید بیایند. **شورا واکسن ضد بوروکراسی نزده است تا در برابر همه این گرایشات انحرافی مصون باشد** و این را میتوان با رجوع به تاریخ پیدایش و انحطاط شوراهای تاکنونی به سهولت نشان داد. اما میتوان با محمود صالحی همصدا شده و خواستار "رویکرد شورائی و رجوع به توده کارگران" در تشکلات کارگری شد (ص-115) بکارگیری گسترده مجمع عمومی، منوط کردن تصمیمات مهم و استراتژیک به تصویب آن در مجامع عمومی، ایجاد کنترل و بازرسی اقدامات منتخبین توسط این مجامع، دوره ای کردن عضویت در نهادهای انتخابی و بخصوص سخنگویان (که در عصر انقلاب اطلاعاتی به سرعت بدل به نماد عمومی و "روح" اتحادیه یا انجمن ها میشوند) و از همه مهمتر وارد کردن **اصل کمونی حق توامان انتخاب و عزل نمایندگان در تمام سطوح از رهبری تایین ترین سطوح مسئولیت و...** توسط مجامع عمومی به بسیاری از ناهنجاریهای بوروکراتیک پایان داده یا حداقل در برابر آن سنگر بندیهای محکمی ایجاد کرد. هیچ فعال کارگری که طرفدار مداخله موثر توده کارگران در تصمیم گیریها باشد با این "رویکرد شورائی" مخالف نیست این آن خط قرمزی است که میان طرفداران سازماندهی هرمی و رهبر-مرکزی با طرفداران ارتقا دانی سطح دخالت بدنه نهادهای کارگری وجود دارد و این آن شیوه کار و سازماندهی است که در هر سطحی از مبارزه کارگری، چه اتحادیه ای چه سیاسی - سوسیالیستی، چه تدافعی، چه تعرضی و حتی دوران قیام ممکن و قابل اجراست. متأسفانه فعالان کارگری ما به جای تمرکز روی این رهیافتهای بیشتر به مسئله تقابل این یا آن شکل و زدن برجسبهای رفرمیست، چپرو و... مشغول هستند و این در ویژه نامه آرش نیز نمایان است. در فرصتی دیگر به جنبه های دیگر "دوازده سوال" خواهیم پرداخت.

بهروز فراهانی - 19 بهمن 1391

- 
- 1- اصل ۲۶: احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی وانجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمیتوان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.
  - 2- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری
  - 3- درباره هیات موسسان سندیکاهای کارگری، هیات اجرایی هیات موسسان سندیکاهای کارگری.
  - 4- بویژه نگاه کنید به مکاتبات انگلس با فردریک سورژو فلورانس کلی- ویشنوتسکی در باره لزوم شرکت فعال در "شوالیه های کار" علیرغم "برنامه مغشوش و التقاطی" آنها.